

# صراط

داری تازه با سوره حمد

علی صفایی هائری (عین.صاد)

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

www.ketab.ir

سرپرست: علی حائری (عین-صاد)  
عنوان و نام پدیدآور: سرپرست  
مشخصات نشر: ۱۳۸۵  
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ص  
وضعیت فهرست‌نویسی: فایده  
موضوع: تفسیر (سوره فاتحه)  
موضوع: ایمان (السلام)  
موضوع: هدایت ... جنبه‌های قرآنی  
رده‌بندی کنگره: BP ۵۶۲/۲ ص ۷  
رده‌بندی دیوبند: ۲۹۷/۸  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۳۸۹۷  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۳۰۹۸-۶-۶

## صراط

علی صفایی حائری (عین-صاد)

- چاپ بیستم: ۱۴۰۳
- چاپ: مؤسسه بوستان کتاب
- شمارگان: ۵۰۰۰
- تلفن مرکز فروش: ۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ / ۰۲۵-۳۷۷۱۲۳۲۸
- همه حقوق این اثر متعلق به ناشر است



انتشارات لیلة القدر  
۰۲۵-۳۷۷۱۲۳۲۸



انتشارات ذکرآ  
۰۲۱-۸۶۰۴۵۷۸۰



www.einsad.ir



@ali.safaeihaeri



@einsad

.....	۷۷۱
.....	۷۷۱
.....	۷۷۱
.....	۷۷۱
.....	۷۷۱
.....	۷۷۱

فهرست

.....	۷	امّ الكتاب
.....	۱۹	۱. خلوت و توجه
.....	۲۹	۲. فکر: شناخت معبودها
.....	۵۵	۳. عقل: سنجش معبودها
.....	۷۳	۴. ملاک انتخاب
.....	۹۷	۵. ایمان و انتخاب
.....	۱۰۹	۶. جهاد و مبارزه
.....	۱۲۵	۷. بلا و ضربه‌ها
.....	۱۳۷	۸. عجز و اضطرار
.....	۱۴۹	۹. اعتصام و استعانت
.....	۱۶۱	۱۰. صراط

۱۷۳	_____	۱۱. گروه‌ها
۱۷۷	_____	انعام یافته‌ها
۱۸۰	_____	مغضوب‌ها
۱۸۱	_____	گمشده‌ها
۱۸۵	_____	مرورکلی
۱۸۹	_____	حمد

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

## امّ الكتاب

قرآن این عمیق گسترده پر بار، از این سوره متولد می شود. سوره حمد، امّ الكتاب؛ مادر قرآن است. فاتحه الكتاب است و گشایشگر تمامی قرآن.

در این سوره با اسم و نشانه الله، به حمد و صراط؛ یعنی عبودیت و اتباع و توحید می رسی، در حالی که با فکر و عقل و محقق و جهاد و بلا و عجز همراه شده ای و آخر سر، با اعتصام و استعانت، بر این قله راه یافته ای و در صراط، با انعام شده ها و همراه ها و با مغضوب ها و گم شده ها آشنا گردیده ای.

این فرازهای سوره حمد است. بی جهت نیست که این سوره مادر قرآن است.

صراط مستقیم؛ یعنی راه نزدیک تا مقصد انسان و تا رشد انسان و جهت عالی تر انسان همین عبودیت است، نه عبادت، نه ریاضت، نه



خدمت به خلق و نه شهادت.

عبودیت؛ یعنی هیچ کدام و یعنی تمام اینها، که اینها سبیل‌ها هستند و مادام که به صراط راه نیابند و از امر او الهام نگیرند ارزش ندارند. باید از صراط به سبیل راه یافت و وظیفه‌ها را شناخت و گرنه این سبیل‌هایی که از امر او برخوردار نیستند، جز گمراهی بهره‌ای نخواهند داشت.

به شهادت قرآن آنها که در صراط هستند، به سبیل هدایت می‌شوند،<sup>۱</sup> وظیفه‌ها را می‌شناسند و از مرداب‌های حیرت و اضطراب، به ساحل امن و اهتدا راه می‌یابند؛ «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ».

اینها با وسعت روحشان به امن می‌رسند و در این امن و فراغت است که راهیاب می‌شوند و از بن‌بست‌ها بیرون می‌آیند. ما که در بن‌بست نشسته‌ایم و از التهاب و یأس سرشار شده‌ایم، باشد که با ام‌الکتاب دوباره متولد شویم و از نزدیک‌ترین راه‌ها و از صراط مستقیم، به رشد و قرب و لقا و رضوان دست بیابیم. از عجزها به اعتصام برسیم و از یأس‌ها به انقطاع.

۱. «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا». (عنکبوت، ۶۹).

مشتاق‌هایی هستند که می‌سوزند و با صمیمیت و درد و رنج

می‌پرسند:

چه کنیم که برای خفا باشیم؟

چگونه در خودمان عشق و ایمان بسازیم...؟

از کجا و با چه وسیله‌ای می‌توانیم حرکت‌ها را کنترل

کنیم...؟

و از راه نزدیک به مقصد برسیم...؟

اینها خیال می‌کنند که باید در خودشان عشقی بسازند و یا حرکتی

ایجاد کنند، غافل از اینکه این همه را دارند. تمامی وجودشان سوز و

شور است. تمامی وجودشان حرکت است. مگر از صبح تا شام بی‌کار

هستند؟ و مگر این همه رنج و کار، بدون عشق و نیرویی جوشنده امکان

دارد...؟

ما عاشق آفریده شده‌ایم و نه تنها عشق، که حرکت را، که فعالیت را با خود داریم.

ما عاشق آفریده شده‌ایم. عشق را داریم ولی معشوق‌ها مان را انتخاب می‌کنیم.

عشق همیشه هست، آنچه که جابه‌جایی شود معشوق‌ها و محبوب‌ها هستند. در فاصله تولد تا مرگ، عشق همیشه جاری است و حرکت همیشه برپاست. ما نمی‌توانیم از آنها جدا شویم که اینها در ساخت ما، در ترکیب ما حضور دارند.

ما تنها می‌توانیم خودمان را با معشوق‌ها مان مقایسه کنیم و ما می‌توانیم معشوق‌ها مان را با دیگر مقایسه کنیم و با این دو مقایسه عشق‌ها مان را رهبری کنیم و معشوق‌ها مان را انتخاب نماییم.

ما گذشته از عشق و سوزمان، با فکر و شعور و با سنجش و مقایسه هم همراه هستیم تا هنگامی که فقط از همان عشق و همان حرکت‌مان استفاده می‌کنیم و تسلیم عشق و شورمان هستیم و دنبال هوسمان می‌گردیم، ناچار به بحران‌ها و درگیری‌های درونی مبتلا می‌شویم.

در برابر سؤال‌هایی که مثل کنه می‌چسبند، عاجز و ناتوان می‌مانیم که چرا دنبال این رفتی؟ و چرا از میان همه این را برداشتی و چرا خودت را تسلیم کردی؟



مگر اینکه از سؤال‌ها فرار کنیم و خودمان را به شلوغی‌ها و سرگرمی‌ها بسپاریم و یک لحظه خلوت را و یک لحظه سکوت را هم تحمل نماییم، ولی این فرار و سرگرمی هم همیشه آرامان نمی‌سازد و این مانی بزرگ هم برای همیشه نمی‌تواند رنگمان کند. فرار کاری نمی‌کند، هنگامی که ضعیف‌تر شدی دستگیر می‌شوی. امروز تا قدرت داری دست به کار شو.

ما در برابر این سؤال‌ها که ما را به مقایسه و به سنجش و تعقل وادارند، مجبوریم که به تفکر روی بیاوریم و برای این تفکر مجبوریم که خلوتی و سکوتی را تجربه کنیم؛ که «دَکِیلُ الْعَقْلِ، التَّفْکُرُ وَ دَکِیلُ التَّفْکُرِ الصَّمْتُ»؛ نشان عقل و سنجش، تفکر است و نشان تفکر، سکوت و خلوت. تو تا شناسی نمی‌توانی بسنجی و تا شناسی نداشتی باشی نمی‌توانی فکر کنی.

علی در نهج البلاغه آنجا که از برادرش توصیف می‌کند، بر همین نکته دست می‌گذارد: «كَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ، لَمْ يُغَلَبْ عَلَى السُّكُوتِ». چه بسا کسی بیشتر از او حرف می‌زد، ولی نمی‌توانست بیشتر از او سکوت کند و سکوت را تحمل نماید. برادر علی کسی بود که در سکوت شکست نمی‌خورد. این ماییم که غوغای درونمان را نمی‌توانیم برای

یک لحظه هم تحمل کنیم و مجبوریم که سر و صدا راه بیندازیم و شادی و نشاط را روپوش شلوغی و غوغای درونمان کنیم و از خود فرار نماییم.

بعضی ها که با خانه درهم و برهم و اتاق به هم ریخته و در کثافت نشسته‌ای برخورد می‌کنند و مسئول نظافتش می‌شوند، در برخورد اول وحشت می‌کنند و فرار می‌نمایند... تا آنکه فکرشان سازمان بگیرد و سرخ دستشان بیاید و آماده شوند و بازگردند و در خانه شلوغشان نظمی به پا کنند...

ما از این همه هستیم که می‌خواهیم دل آشفته و سینه در هم شده را، که هر کس در آن خرگاه‌ها برآمده و حکومتی راه انداخته مهار کنیم. می‌خواهیم در این خانه بی حصار و در این خانه کثیف، نظمی به پا نماییم. می‌خواهیم در این خرابه، بنایی به پا داریم و این است که از غوغای این همه فریاد و از فشار این همه بار، به وحشت افتاده‌ایم و فرار کرده‌ایم و به شادی و پایکوبی پرداخته‌ایم تا در زیر پوشش نشاطمان خودمان را گم کنیم و با تنوع‌ها تحرکمان را پایمال نماییم، ولی این شدنی نیست که این مانی بزرگ نمی‌تواند برای همیشه در دل ما نقاشی کند و ما را فریب بدهد. تنوع‌های هفت رنگ هم نمی‌تواند این پرده بزرگ‌تر از هستی را در خود بگیرد و اینجاست که پس از وحشت و فرار

از خود، باید آماده شویم و سرنخ را پیدا کنیم.

عظمت کار برای آنها که نظم را فهمیده‌اند، دیگر وحشتی نمی‌آورد.

این درست است که تو بی‌نهایت راه در پیش داری، ولی در هر لحظه

بیش از یک گام برایت نیست... نظم به تو کمک می‌کند که بفهمی گام اول

را از کجا برداری و سپس گام‌های بعد را.

این درست است که کارهای زیاد داریم، ولی گرفتاری ما در هر لحظه

بیش از یک کار نیست و آن مهم‌ترین کار است، نه تمامی آن همه کار و

همین مفهوم از نظم، تو را قادر می‌سازد که اهمیت‌ها را بشناسی و از

جایی شروع کنی.

یک ساختمان عظیم را تو در یک لحظه نمی‌سازی. این ساختمان را

و این کار را تنظیم می‌کنی و تحلیل می‌کنی تا آنجا که بفهمی چقدر

مصالح می‌خواهی و چقدر افراد و نیرو می‌خواهی و می‌فهمی که این

مصالح و این افراد را از کجا تهیه کنی و اینجاست که سرچهارراه می‌آیی

تا عمه جمع کنی و دنبال چوب می‌روی که دسته کلنگ و بیل را محکم

بسازی و اینجاست که تو، تویی که تمامی ساختمان را می‌شناسی، در

گام‌هایت آن قدر آسوده هستی که گویا جز همین یک گام، کار دیگری

برایت نیست و این تویی که آماده شده‌ای و مسلط هستی.

آن همه سؤال که چه کنیم برای خدا باشیم...؟! و چه کنیم که در خرابه

وجودمان چیزی بسازیم...؟ اکنون برای تو باز شده و می فهمی که حرص و شتاب، ساختمان تو را خراب می کند و آن همه شور، دست و پای تو را می بندد.

تو می فهمی که در روز اول مدرسه، لازم نیست که از فیزیک عالی درس بگیری و غصه بخوری که این درس را نمی فهمم و به خودت تلقین کنی که نمی توانم. تو نخواه که در روز اول تصمیمت، دلی داشته باشی که زنده دل ها پس از سال های سال آباد کرده اند. و قلب سلیمی را صاحب شده باشی که رسول ها با یک عمر ریاضت و رنج ساخته اند و به نزد خدا آورده اند.

برادری بود که دیر وقت از نیمه شب گذشته به دیدنم آمده بود. پر از درد بود. پر از رنج بود. پر از طلب حرف که می زد مثل مار می پیچید و با درد می پرسید که فلانی، راستی بگو، به من دروغ نگو، به من تلقین نکن، من می خواهم درست بشوم. من چهار سال است که دارم به خودم ورمی روم ولی هیچ اثری ندیده ام و از یاری خدا و از امید بویی نبرده ام. من هنوز در دلم ضعف و کینه و بخل و ... صف کشیده اند. من پاک از پا درآمده ام. راستی چه کار کنم...؟

می گفت و می گفت ... راستی که دیوانه شده بود. گریه می کرد ولی گریه اش گریه ذلیلی بود ... برای من سخت بود که اشک ذلت را بر چهره



مردی بینم... و برای من سخت بود که بار این همه حرص و سوز و شتاب را بر دوش او ببینم. و این همه را نمی‌شد که با نرمی و دلالت، که او به تلقین متهمش می‌کرد بر طرف ساخت. و نمی‌شد با سکوت و بی‌اعتنایی که او تحملش را نداشت رهایش کرد.

در من طوفان سختی بود و هجوم تندی، که مهار شده‌اش او را از جای می‌کند.

گفتم: تو می‌خواهی با چهار سال مطالعه و کتاب خواندن که اسمش را کار گذاشته‌ای و با آمدن به قم که اسمش را هجرت گذاشته‌ای، صاحب دلی بشوی که ابراهیم در میان آتش و در کنار اسماعیل طناب پیچیده‌اش، به دست آورده بود و می‌خواهی به اطمینانی بررسی که او هم نرسیده بود...؟!

آن بزرگمرد راه رفته را پس از شصت سال خوشحال دیدند و سؤال کردند که چگونه به شادی رسیده‌ای؟ گفت که پس از شصت سال مبارزه و ریاضت، امروز فهمیدم که خیلی هوی ندارم. و تو می‌خواهی که در روز اول حرکت هیچ هوایی نداشته باشی و هیچ مبارزه‌ای نداشته باشی.

گفتم: قدم اول این است که فهمیده‌ای در تو چه می‌گذرد و قدم دوم این است که این وضع را توجیه نکنی

و قدم سوم این است که خودت را برای یک عمر درگیری آماده



## سازی

و قدم چهارم این است که با محاسبه‌ها و مقایسه‌ها خودت را همراه باشی

و تمرین‌ها را شروع کنی... و از وزنه‌های کوچک دست به کار بشوی و برای بلا و ضربه‌ها آماده شوی. و آن وقت که به عجز رسیدی و از پای افتادی، با اعتصام و استعانت گام‌های نهایی را برداری... و با این مرکب راه بروی...

گفتم: تو هنوز از گناه تصور نداری، فقط از بخل‌ها و کینه‌ها و... رنگی دیده‌ای... هنوز نمی‌دانی که چشم تو در هر لحظه چه کارها داشته و نکرده و پای تو و دست‌ها و یک یک اعضا و جوارح و یک یک نیروهای درونی تو چقدر بیکار و بی‌کار بوده‌اند، اگر تو این همه را می‌دید، لابد می‌مردی.

برادر... راهی را که در یک عمر می‌روند، تو می‌خواهی فقط با شور و شوق، با حرص و سوز تمام کنی. و می‌خواهی همین امروز تمامی بخل‌ها و حرص‌ها و ضعف‌هایت به قدرت و اطمینان و گذشت برسد. می‌خواهی بدون جهاد و درگیری، پاداش مجاهد‌ها را بگیری...؟ تو برای یک مدرک سال‌ها رنج برده‌ای و این قدر شتاب نداشته‌ای؛ چون کلاس‌ها را فهمیده بودی و در کلاس اول توقع درمان مریض‌های از همه

جا رانده شده را نداشتی. اکنون هم با همین توجه می توانی به این ظرفیت بررسی و این قدر با عجله هایت از پای نیفتی. کسانی که کلاس ها را شناخته اند و مراتب را می شناسند، آرام و مسلط می شوند.

خلوت و توجه،

فکر و شناخت معبودها،

عقل و سنجش آنها،

ملاک انتخاب،

عشق و ایمان و انتخاب،

جهاد و مبارزه،

بلا و ضربه ها،

عجز و اضطرار،

اعتصام و استعانت،

اینها گام هایی هستند که در پیش داری تا به عبودیت بررسی.

و در صراط مستقیم و نزدیک ترین راه تا هدف، تا رشد انسان، گام

برداری.

همراه ها را بشناسی

و از مانع ها و مغضوب ها

و از گذشته‌ها و از دست رفته‌ها، نشانی به دست بیاوری.  
در سوره حمد، در ام‌الکتاب، در سوره‌ای که مادر قرآن است و قرآن  
از آن متولد می‌شود و به دست می‌آید، در این سوره که همیشه قرائتش  
می‌کنیم، این جریان را می‌بینیم و این کلاس‌ها را مرور می‌نماییم...

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)